

جهت سور و جهت حمل در منطق قدیم

محمدعلی آزه‌ای *

چکیده

خواجه نصیرالدین در مبحثی درباره انعکاس قضایای ممکنه در کتاب اساس الاقتباس می‌گوید: «پس معلوم شد که این اعتبار مقتضی فساد انعکاس ممکنات است و مؤدی به مذهبی است که نزدیک باشد به مذهب آن جماعت که اطلاق و ضرورت و امکان را به اسوار متعلق گردانند». خواجه در این عبارت اطلاق جهت بر سور را نظر جماعتی از منطق‌دانان می‌داند و نه عموم آنها، که خود خواجه قطعاً از این جماعت نیست؛ زیرا وقتی او از موضع طبیعی جهت سخن می‌گوید برای آن فقط یک موضع طبیعی بیش‌تر قائل نیست. این نظر در مقابل نظر کسانی است که برای جهت در جمله دو موضع طبیعی قائل‌اند: یکی در کنار رابطه و دیگری در کنار سور، هنگامی که سور در جمله وجود داشته باشد. این نظر دوم نظر ابن سینا و برخی دیگر مانند عمرین سهلان ساوی، ارموی، و قطب‌الدین رازی است. از آنجا که ابن سینا و ساوی قبل از خواجه و ارموی معاصر خواجه و قطب‌الدین رازی پس از وی می‌زیست‌اند و این بحث به نتیجه مطلوب نرسیده است، مناسبت داشت ادله‌ی مثبتین تعلق جهت به سور دوباره مورد بررسی و لجزیایی قرار گیرد. این وظیفه‌ای است که این مقاله بر عهده گرفته و نتیجه‌ای که بدان دست یافته این است که داده‌های مورد استناد مثبتین پذیرای توجیهی متفاوت است و می‌تواند به گونه دیگری تفسیر شود و قبول آنها مستلزم قبول قول تعلق جهت به اسوار نیست.

واژگان کلیدی: جهت سور، جهت حمل، ابن سینا.

*. استاد فلسفه دانشگاه اصفهان.

مقدمه

منطق یکی از راه‌های کشف حقیقت است که حقیقت را در قالب استلزام منطقی در بین قضایا دنبال می‌کند. قضایا در منطق به قضایای مطلقه و قضایای موجهه تقسیم می‌شوند. قضیه مطلقه قضیه‌ای است که از موضوع و محمول و رابطه تشکیل می‌شود، اما قضیه موجهه قضیه‌ای است که علاوه بر سه جزء مذکور شامل لفظ یا تعبیر دیگری است که «جهت» خوانده می‌شود. مهم‌ترین این الفاظ یا تعابیر عبارتند از: «ضروری است که»، «ممکن است که» و «ممتنع است که». الفاظ دیگری نیز هست که به همین معناست، مانند: می‌شود، نمی‌شود، می‌توان، نمی‌توان، باید، و نباید. جمله «هیچ چیز نمی‌تواند سریع‌تر از نور حرکت کند»، قضیه موجهه خوانده می‌شود. زیرا در آن لفظ «نمی‌تواند» به کار رفته است. «انسان می‌تواند نویسنده باشد»، قضیه دیگری است که دارای جهت امکان است. کسی که می‌گوید «او فردا باید برود»، با افزودن جهت «باید» در این جمله مشخص می‌کند که رفتن برای او ضروری است و به اصطلاح گفته می‌شود که جمله موجهه به جهت ضرورت است.

در هر زبان کلمات تشکیل‌دهنده یک قضیه دارای ترتیب نحوی معینی هستند که شکل اصلی یا طبیعی قضایای آن زبان را مشخص می‌کنند. با این حال، می‌توان برخی از کلمات را در یک جمله جابه‌جا کرد. برای مثال، در زبان فارسی می‌توان قید زمان را در هر جایی از جمله بیان کرد. در منطق گفته می‌شود که محل مناسب یا به اصطلاح «موضع طبیعی» لفظ جهت - در این مثال‌ها الفاظ «نمی‌تواند»، «می‌تواند»، و «باید» - در کنار رابطه است؛ هرچند از باب توسعه می‌توان این کلمات را مثلاً در ابتدای جمله نیز به کار برد. بدین ترتیب، این کلمات در هر جای جمله که به کار روند وظیفه آنها مشخص کردن نحوه وجود محمول قضیه برای موضوع آن است و بر این اساس موضع طبیعی جهت نیز در کنار رابطه قرار دارد و این موضع را می‌توان موضع طبیعی جهت در قضیه خواند. اما برخی از منطق‌دانان، از جمله ابن سینا، موضع طبیعی دومی نیز برای جهت قضیه ذکر کرده‌اند که آن را «جهت تعمیم و تخصیص» می‌خوانند. این موضع دوم فقط وقتی می‌تواند تحقق پیدا کند که در قضیه موجهه سور (کلی یا جزئی) وجود داشته باشد. کمی دشوار است که بتوان منظور این منطق‌دانان را از «جهت تعمیم و تخصیص» با عبارت روشن‌تری توضیح داد. بدین منظور مناسب است تا مواردی از جهت تعمیم و تخصیص را مورد بحث و بررسی قرار داد. جمله‌های زیر را به عنوان نمونه در نظر بگیرید:

(۱) ممکن است همه نتوانیم با این خودرو برویم.

(۲) ضروری است که همه اعضا در جلسه شرکت کنند.

(۳) ممکن است هیچ کس موافقت نکند.

در این جمله‌ها عباراتی مانند «ممکن است همه»، «ممکن است هیچ کس»، «ممکن است بعضی» مشاهده می‌شود. نظر ابن سینا و به دنبال او برخی دیگر از منطق‌دانان بر این است که در این حال جهت «ممکن است» و «ضروری است» و غیره، نه برای توجیه رابطه موضوع و محمول، بلکه برای موجه کردن سورهایی که پس از آنها ذکر شده است، یعنی برای ضروری یا ممکن شمردن «همه» یا «بعضی»

که پس از آنها ذکر شده است به کار رفته‌اند. در جمله نخست منظور از اینکه همه ممکن است نتوانیم با این خودرو حرکت کنیم این است که ممکن است جمعاً (یعنی با هم و به طور دسته‌جمعی) نتوانیم با این خودرو به مقصد برویم، وگرنه گوینده نمی‌خواهد منکر این شود که خودروی مذکور می‌تواند در چند نوبت تمام افراد را به مقصد برساند. شاید اگر خواننده جمله‌های فوق را با تأکید بر قسمتی که زیر آن خط کشیده شده است بخواند، منظور از جهت تعمیم و تخصیص را خودبه‌خود دریابد و نیازمند توضیحات کلامی نباشد. اما تعریف صوری جهت تعمیم و تخصیص بسیار ساده است. بنا بر گفته ابن سینا، وقتی عبارت «ضروری است که» و امثال آن قبل از سور به کار روند، جهت تعمیم (یا تخصیص) است، وی در تکمیل این تعریف قید دیگری نیز می‌افزاید که در باب آن سخن خواهیم گفت.

اکنون که معنای «جهت»، «جهت ربط»، و «جهت سور» معلوم شد، به توضیح و توجیه ابن سینا و دیگران برای جهت تعمیم و تخصیص می‌پردازیم. تا اینجا، با توجه به مثال‌های مذکور، چنان سخن می‌گفتیم که گویی جهت تعمیم و جهت تخصیص واقعی است که نیازمند توجیه و استدلال نیست. اما ابن سینا خود را نیازمند تبیین و توجیه آن می‌بیند. در اینجا ابتدا به نقل و ترجمه متن سینوی می‌پردازیم و سپس آن را تحلیل می‌کنیم.

نظر ابن سینا دربارهٔ موجه کردن سورها و تمایز جهت سور با جهت حمل

ابن سینا در کتاب *العبارة*، پس از طرح پاره‌ای مطالب مقدماتی در باب تقسیم قضیه به مطلقه و موجهه و ذکر اقسام سه‌گانه جهت و تفاوت آن با ماده، به بیان موضع طبیعی برای جهت قضیه می‌پردازد و می‌نویسد:

فإذا قلنا: كل إنسان يمكن أن يكون كاتباً، فهو الطبيعي، ومعناه: أن كل واحد من الناس يمكن أن يكون كاتباً، فإن قرن بالسور ولم يرد به إزالة عن الموضع الطبيعي على سبيل التوسع، بل أريد به الدلالة على أن موضعها الطبيعي مجاورة السور، لم يكن جهة للربط بل جهة للتعميم والتخصيص، وتغير المعنى، وصار الممكن هو أن يكون كل واحد من الناس كاقتهم كاتباً ممكن. (کتاب العبارة، الفصل الرابع، ص ۱۱۵)

پس وقتی می‌گوییم: هر انسانی ممکن است کاتب باشد، این موضع طبیعی جهت است و معنایش این است که: هر فرد از مردم ممکن است کاتب باشد. اما اگر جهت در کنار سور قرار گیرد و منظور از این (جابه‌جایی) خروج جهت از محل طبیعی خود بر سبیل توسع نباشد، بلکه منظور دلالت بر موضع طبیعی جهت در مجاورت سور باشد، در این صورت جهت دیگر جهت ربط نخواهد بود، بلکه جهت تعمیم و تخصیص است. در این صورت معنا تغییر خواهد کرد و ممکن بدین معنا خواهد بود که نویسنده بودن همه افراد جمیعاً امری است ممکن.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، ابن سینا در این قطعه دو موضع طبیعی برای جهت در قضیه می‌پذیرد: یکی هنگامی که جهت در کنار رابطه قرار می‌گیرد و منظور از آن بیان کیفیت نفس‌الامری رابطه است، یعنی نحوه‌ای که محمول در نفس‌الامر متعلق به موضوع است، و دیگر وقتی که جهت در کنار سور قرار می‌گیرد و منظور از آن، به گفته ابن سینا، موجه ساختن سور قضیه یعنی کلیت یا جزئیت آن است. بنابراین، ابن سینا دو موضع طبیعی برای جهت قائل است: یکی در کنار رابطه و دیگری در کنار سور. می‌توان موضع طبیعی کنار رابطه را موضع طبیعی نخست و موضع کنار سور را موضع طبیعی دوم خواند.

دلیل ابن سینا برای وجود موضع طبیعی دوم

دلیل ابن سینا برای وجود موضع طبیعی دوم برای جهات تغییر معناست. وقتی در قضیه‌ای سور به کار رفته و جهت نیز قبل از سور قرار گرفته است، معنای قضیه متفاوت است از وقتی که در همین قضیه سور در کنار رابطه قرار می‌گیرد. معنای این دو قضیه را مقایسه کنید:

کل إنسان یمكن أن یکون کاتباً

یمكن أن یکون کل إنسان کاتباً

در قضیه نخست، سور در کنار رابطه قرار گرفته است و در قضیه دوم در کنار سور. در قضیه نخست از امکان کاتب بودن هر انسان سخن رفته است که برای همه قابل قبول است. در قضیه دوم گفته شده است که ممکن است همه انسان‌ها کاتب باشند. صدق این قضیه به سادگی قضیه نخست مورد تصدیق قرار نخواهد گرفت. در واقع، صدق و کذب قضیه دوم حسب شرایط مختلف متفاوت می‌شود و در شرایطی ممکن است برخی درستی آن را باور نکنند. ابن سینا این نکته را چنین بیان می‌کند:

و دلیل بر تغییر معنا اینکه صورت نخست [وقتی جهت در کنار رابطه واقع شده است] نزد جمهور مردم مورد شک نیست، زیرا هر فرد از افراد مردم می‌داند که در طبیعت او دوام کتابت یا غیر کتابت برای او ضروری نیست، لیکن این گفته ما که «ممکن است هر انسانی کاتب باشد»، بر این فرض که امکان جهت کلیت قرار گرفته باشد، قابل تردید است. زیرا بعضی مردم خواهند گفت محال است که هر انسانی کاتب باشد، به گونه‌ای که چنین شده باشد که هیچ انسان غیر کاتبی موجود نباشد. بنابراین، بین این دو معنا تفاوت وجود دارد (همان).

در عبارت بالا، قید «بر این فرض که امکان جهت کلیت و سور قرار گرفته باشد» قابل توجه است. در واقع، از طریق این قید ابن سینا متذکر می‌شود که گاهی ممکن است انتقال سور به ابتدای جمله موجب تغییر معنا نشود، و این وقتی است که جابه‌جایی صرفاً از باب توسع در کلام است و منظور از آن مشخص کردن جهت سور نیست. پدیده‌ای که ابن سینا بدان اشاره می‌کند، پدیده‌ای کاملاً مانوس در زبان‌های طبیعی است. اجزای جمله، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در این زبان‌ها دارای ترتیبی است که می‌توان آن را ترتیب طبیعی یا اصلی خواند. اما تا جایی که موجب اختلال در بیان مقصود نشود می‌توان این اجزا

را در مکان دیگری از جمله به کار برد، همان طور که، برای مثال، قید زمان را می توان در انتهای جمله یا در ابتدای آن ذکر کرد. این جابه جایی «از باب توسع» است و این سینا می گوید گاهی جابه جایی جهت نیز از باب توسع است. در این حال معنا تغییر نخواهد کرد، اما بر این فرض که جابه جایی از باب توسع نباشد معنای جمله متفاوت خواهد بود؛ و معنای جمله این است که ممکن است همه انسان ها کاتب باشند، بدین معنا که هیچ انسان غیر کاتبی وجود نداشته باشد. صدق چنین قضیه ای در این معناست که می تواند مورد تردید قرار گیرد، هر چند قضیه نخست در هر حال قابل تصدیق است.

تکرار سخنان شیخ در کتاب های البصائر النصیریة و المطالع الانوار

سخنان صاحب بصائر

عمر بن سهلان ساوی در فصل ششم کتاب البصائر النصیریة نیز با عباراتی مشابه درباره جهت سور و جهت ربط سخنان ابن سینا را تکرار می کند و می گوید:

اما چون جهت از موضع طبیعی خود خارج و در کنار موضوع قضیه قرار گیرد چه بسا معنی تغییر کند و گفته شود: [۱] ممکن است همه مردم نویسنده باشند. پس جهت، جهت تممیم و تخصیص خواهد بود و نه جهت ربط، و معنا چنین است که: «همه آحاد مردم جمعاً (جمعیت) آحاد الناس باسرهیم) ممکن است کاتب باشند». اما جهت چون جهت ربط قرار گیرد، معنا چنین خواهد بود که: [۲] هر فرد از افراد مردم می داند که به لحاظ طبیعت اش نه دوام کتابت برای او ضروری است و نه عدم آن. و بین این دو معنا فرق است و دلیل آن اینکه قضیه نخست نزد عموم مردم مشکوک فیه است، زیرا بعضی از مردم خواهند گفت: «محال است که همه مردم نویسنده باشند، بدین گونه که هیچ فردی جز افراد نویسنده یافت نشود». اما قضیه دوم چنین نیست. و معلوم است که یک قضیه واحد نمی تواند هم مورد شک باشد و هم نباشد. و لازم نیست منطق دان اظهار نظر کند که این اعتقاد همگانی درست است یا نادرست، اما لازم است بدانند که آنچه مورد شک قرار گرفته همان قضیه ای نیست که مورد شک قرار نگرفته است.

در دو مثال فوق سور قضیه سور کلی بود. اما اگر سور قضیه جزئی نیز باشد، چون جهت از موضع خود جابه جا شود و در کنار سور قرار گیرد باز معنا تغییر خواهد کرد و به لحاظ توضیحی که ذکر شد تفاوتی وجود نخواهد داشت (ساوی، ۱۳۱۶، ص ۵۷).

سخنان صاحب مطالع

سراج الدین محمود ارموی (ف. ۶۸۲ ق) نیز در کتاب مطالع الانوار، در بخش مربوط به جهت قضایا، با عبارات مشابهی درباره جهت سور و جهت ربط سخنان ابن سینا را تکرار می کند و با ذکر یک مثال به توضیح تفاوت جهت سور و جهت حمل می پردازد:

جهت همان‌گونه که می‌تواند کیفیت حمل، یعنی کیفیت نسبت، باشد - چنان‌که دانستی - نیز می‌تواند بیان کیفیت سور، یعنی کیفیت عموم و خصوص قضیه نیز واقع شود و میان این دو تفاوت وجود دارد؛ زیرا وقتی گفته می‌شود: [۱] کل انسان کاتب بالامکان، در صدق آن شک نمی‌کنیم. اما گاهی در صدق این گفته که: [۲] عمومیت داشتن نویسندگی برای همه ممکن است (عموم الكتابة للکل ممکن) شک می‌کنیم (ارموی ۱۳۱۶، ۱۵۹).

سپس به ذکر دلیل دومی برای تغایر جهت سور و جهت حمل می‌پردازد که در این سینا یافت نمی‌شود:

و چون [۱] اعم است از [۲]، اما جزئیات آنها متلازم‌اند و تغایر در قضیه خارجیۀ ظاهر است، زیرا اگر زمانی فرض شود که در آن زمان حیوانی به غیر از انسان وجود نداشته باشد، قضیه «کل حیوان انسان بالضروره» به حسب حمل صادق است و نه به حسب سور، زیرا حیوان غیر انسان ممکن است (همان).

ارموی در ادامه مانند ابن سینا برای جهت دو موضع طبیعی مستقل ذکر می‌کند:

موضع طبیعی جهت سور در کنار سور است، و موضع طبیعی جهت حمل در کنار رابطه، و اگر عکس شود این غیر طبیعی و بر سبیل مجاز خواهد بود (همان، ص ۱۶۲).

این تعبیر که جهت اگر هنگامی که متعلق به هر یک از این دو موضع باشد در موضع دیگری به‌کار رود «بر سبیل مجاز» خواهد بود، تعبیری است که در ابن سینا وجود ندارد. تعبیر ابن سینا «بر سبیل توسع» است.

نظر خواجه در اساس الاقتباس

تنها موردی که خواجه به نظریۀ موضع طبیعی دوم که موضوع بحث در این مقاله است اشاره دارد، ضمن بحثی است که او دربارهٔ فساد انعکاس برخی از ممکنات مطرح می‌کند. در آنجا می‌گوید: «پس معلوم شد که این اعتبار مقتضی فساد انعکاس ممکنات است و مؤدی به مذهبی است که نزدیک باشد به مذهب آن جماعت که اطلاق و ضرورت و امکان را به اسوار متعلق گردانند» (اساس الاقتباس، ص ۲۵۲). اما در فصلی که به بحث از جهت قضایا و تفاوت ماده و جهت می‌پردازد چون بحث «تعیین موضع جهت قضایا» مطرح می‌شود، می‌گوید:

و در لغت تازی موضع جهت به طبع متقدم بود بر موضع رابطه. مثلاً گویی زید بالامکان هو کاتب، چه اگر متأخر باشد جهت جزئی از محمول شود و قضیه در حقیقت مطلقه بود (همان، ص ۱۳۰).

و دربارهٔ موضع جهت در زبان فارسی می‌افزاید:

و در پارسی اگر گویی زید به امکان کاتب است، موجهه باشد و اگر گویی زید کاتب به امکان است، مطلقه بود و جهت جزء محمول کرده باشی و موضع جهت بر موضع حرف سلب متقدم باشد به طبع، چه اگر سلب بر جهت درآید سلب جهت کند پس حکم جهت باطل شود (همان).

به رغم آشنایی خواجه با بحث ابن سینا و دیگر مؤلفان کتاب‌های منطق و نیز استدلال‌های آنها در آثار خود برای اثبات جهت سور، وی در کتاب *اساس الاقتباس* از طرح این بحث صرف نظر کرده است.^۱

بررسی دوبارهٔ نظر ابن سینا

پیش از این ملاحظه کردیم ابن سینا می‌پذیرد که جهت ممکن است در کنار سور قرار گیرد بی‌آنکه واقعاً جهت تعمیم و تخصیص باشد. ارموی هم در آخرین جمله‌ای که در بالا از او نقل کردیم، به همین نکته اشاره کرد و استعمال جهت را خارج از موضع طبیعی «بر سبیل مجاز» خواند. اما در اینجا اشکالی جدی وجود دارد. فرض کنید با این جمله مواجه شویم:

ممکن است هر انسانی کاتب باشد.

از کجا می‌توان دانست که استعمال امکان پیش از سور در موضع طبیعی است یا در موضع مجازی؟ از کجا می‌توان دانست که گوینده معنای مشکوک فيه را اظهار می‌کند (و بنابراین نباید آن را تصدیق کرد)، یا معنای مورد قبول همگان را؟ ابن سینا که خود متوجه وجود این اشکال است، راه حلی ارائه می‌دهد. راه حل او این است که اگر جهت در کنار سور قرار گیرد و منظور خروج جهت از محل طبیعی آن بر سبیل توسع نباشد، بلکه منظور دلالت بر موضع طبیعی جهت در مجاورت سور باشد، در این صورت جهت تعمیم و تخصیص است. با کمی تأمل روشن می‌شود که این راه حل کارساز نیست؛ چگونه می‌توان دانست که استعمال جهت در کنار سور به عنوان استعمال در موضع طبیعی است یا به تعبیر ابن سینا «بر سبیل توسع»، یا به تعبیر صاحب *مطالع* «بر سبیل مجاز»؟ راه حل پیشنهادی ابن سینا مانند این است که کسی قاعده‌ای برای تشخیص مفعول از فاعل در زبان فارسی پیشنهاد کند بدین صورت که: «در یک جملهٔ فارسی متشکل از فعل و فاعل و مفعول، اسم دارای حرف «را» مفعول جمله است مشروط بر اینکه از آن کلمه فاعل اراده نشده باشد». روشن است که افزودن شرط اخیر فقط می‌تواند قاعدهٔ مذکور را از حیز انتفاء ساقط کند. هیچ یک از دو منطق‌دانی که در این مسئله از ابن سینا پیروی کرده‌اند، به توضیح وجود این مشکل در این نظریه نپرداخته‌اند.

اگر در اینجا دوباره به مقدمات نظریهٔ ابن سینا مراجعه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که آن مقدمات را می‌توان به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد. آنچه موجب شد ما به ارائهٔ تبیین نیازمند شویم مواجه شدن با دو معنای متفاوت در جمله‌های «کل انسان ممکن آن یکون کاتباً» و «یمكن أن یکون کل انسان کاتباً»

بود، که اولی نزد مردم مشکوک فیه و دومی غیر مشکوک فیه است و در آنها هیچ تفاوتی به جز جابه‌جایی جهت قابل مشاهده نیست. پرسش اینجاست که آیا می‌توان این تفاوت معنایی را از طریق دیگری به جز از طریق بحث «جهت تخصیص و تعمیم»، یعنی بدون طرح نظریه جدید تفاوت معنایی مورد بحث، توضیح داد؟ پاسخ مثبت است. این تفاوت در معنا را می‌توان معلول اشتراک لفظ «کل» در زبان عربی دانست، یعنی اشتراک میان استعمال «کل» به معنای «همه» یا «کل مجموعی» از یک سو، و استعمال آن در معنای «هر»، از سوی دیگر، دانست. با کمی تأمل روشن می‌شود جمله‌ای که صدق آن مشکوک فیه است، کل در آن به معنای «همه» به کار رفته است، و در جمله‌ای که صدق آن مشکوک فیه نیست، کل در معنای «هر» به کار رفته است. بر این اساس، نیازی نیست که آنچه موجب تفاوت در معنا شده است را جابه‌جایی جهت یا اطلاق جهت بر سور معرفی کنیم، بلکه تفاوت را می‌توان مشخصاً مربوط به استعمال کل در این معنا یا در آن معنا دانست. اگر این سخن درست باشد لازمه آن این است که اگر مثال طوری انتخاب شود که در آن کل مشخصاً پذیرای فقط یکی از دو معنای خود باشد، جابه‌جایی لفظ جهت به قبل از سور یا به قبل از رابطه به هیچ وجه موجب تغییر معنا نخواهد شد. در مثال زیر که در آن «همه» مشخصاً در معنای کل مجموعی به کار رفته است و معنای دیگری برای آن قابل تصور نیست هر دو جمله به یک معنایند.

ممکن نیست همه ما در این خودرو جای بگیریم.

همه ما ممکن نیست در این خودرو جای بگیریم.

چون در این مثال مشخص است که منظور از «همه» کل مجموعی است و قضیه به نوعی متفاوت است، جابه‌جایی جهت هیچ تغییری در معنا ایجاد نخواهد کرد و قضیه در هر دو شکل آن به یک معنا فهمیده می‌شود؛ هیچ کس از جمله دوم به دلیل انتقال جهت به کنار رابطه چنین برداشتی نخواهد داشت که افراد علی‌البدل نمی‌توانند در این خودرو جای بگیرند. لازم نیست جابه‌جایی سور رخ دهد، حتی بدون جابه‌جایی نیز می‌توان فرض کرد، در حالی که خودروی مشخص و افراد معینی مد نظرند، کسی بگوید: این خودرو نمی‌تواند همه را منتقل کند.

دو فهم یا برداشت مختلف از این جمله امکان‌پذیر است. ممکن است کسی چنین برداشت کند که جمله می‌گوید این خودرو نمی‌تواند همه را یک‌جا و به طور جمعی منتقل کند، اما همچنین ممکن است کسی چنین برداشت کند که این خودرو نمی‌تواند همه را حتی به صورت فرد فرد منتقل کند. بنا بر برداشت اول، ممکن است جمله با توجه به تعداد افراد و ظرفیت خودرو در نظر فرد صادق باشد، اما بنا بر برداشت دوم با فرض همان افراد و همان خودرو جمله ممکن است صادق به نظر نرسد؛ و این از آن روی است که در مورد اول «همه» در معنای «مجموع» فهمیده شده است و در مورد دوم به معنای «تک تک افراد». روشن است که تمیز بین این دو معنای «همه» مستقل از کاربرد جهت در جمله است.

از سوی دیگر، اگر «همه» یا «هر» مشخصاً به معنای «تک تک افراد و نه مجموع افراد» به کار رود، به گونه‌ای که ابهام ناشی از اشتراک لفظ کل نتواند موجب تفسیر متفاوتی در جمله شود، باز ملاحظه می‌کنیم که صرف جابه‌جایی جهت هیچ تفاوتی در معنای جمله پدید نخواهد آورد. هر انسانی ممکن است مرتکب اشتباه شود. ممکن است هر انسانی مرتکب اشتباه شود.

به‌رغم اختلاف موضع جهت هر دو جمله بدین معناست که هر انسانی جایز الخطاست. نمی‌توان گفت به دلیل تقدم یا تأخر سور دو معنای متفاوت از این دو جمله برداشت می‌شود که در یکی قضیه مشکوک فیه و در دیگری غیر مشکوک فیه خواهد بود. در دفاع از این سینا نمی‌توان گفت که این مورد از مواردی است که این سینا آن را جابه‌جایی از باب توسع خواند، زیرا در اینجا دلیل این سینا را بر وجود چیزی به نام جهت سور بررسی می‌کنیم.

تصدیق جمله زیر قابل تصمیم نیست، نه فقط به لحاظ اشتراک لفظ «هر» که به نوبه خود موجب ابهام است (زیرا ممکن است کسی «هر» را در زبان فارسی به معنای «همه» به کار برد)، بلکه به دلیل ابهام در سایر کلمات:

این مقدار پول می‌تواند نیاز هر نیازمندی را در شهر رفع کند.

در اینجا ابهام نخست البته ناشی از نحوه استعمال «هر» است (ابهام ناشی از اشتراک لفظ سور کلی قبلاً توضیح داده شد). باید مشخص شود که در این جمله منظور از «هر» تمام نیازمندان شهر است یا هر یک از نیازمندان به صورت علی‌البدل. اما پیش از این همچنین لازم است مقدار پول و نیز میزان نیاز نیازمندان معلوم باشد. فرض کنید این ابهام‌ها هر دو بر طرف شده است، یعنی حجم پول و نیز نیاز نیازمندان. ابهام دیگری خود را در جمله ظاهر می‌کند، اینکه «می‌تواند» در اینجا در واقع به معنای «مطمئن نیستم ولی فکر می‌کنم» است، اینکه امکان در اینجا به معنای «امکان ذهنی» به کار رفته است یا به معنای امکان ذاتی. به هر حال، صرف نظر از ابهام اخیر، اگر جمله همین‌طور که هست لحاظ شود، عبارت «هر نیازمندی» در آن هم می‌تواند به معنای «تمام نیازمندان» به کار رفته باشد و هم به معنای «هر فرد نیازمند» - چه این شخص نیازمند و چه آن دیگری». چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، آنچه تا حدود زیادی به انتخاب معنای مورد نظر کمک خواهد کرد نه نگاه برای یافتن محل جهت، بلکه علاوه بر قرائن دیگر اطلاع از مقدار پول مورد بحث و حجم نیازمندی‌هاست.

نتیجه

تحلیلی که در اینجا از نظریه «جهت سور» عرضه شد نشان داد که آنچه در متن جمله‌های مورد بحث ناشی از تغییر محل جهت شمرده شده است، در واقع ناشی از تغییر دیگری است. این سینا شک کردن مردم را در مورد صدق این قضیه که «کل انسان ممکن آن یکنون کاتبا» و شک نکردن آنها را در مورد صدق این قضیه که «بمکن آن یکنون کل انسان کاتبا» دلیل وجود چیزی به نام جهت سور شمرده است.

در این مقاله توضیح داده شد که این تغییر معنا ناشی از تغییر کاربرد یا معنای لفظ سور است و نه ناشی از جابه‌جایی جهت، و این تغییر معنا نمی‌تواند نظریه «تعلق جهت به اسوار» را توجیه کند. دلیلی که ذکر شد این بود که حتی در یک قضیه غیر موجهه نیز در صورتی که کاربرد و معنای لفظ کل عوض شود صدق و کذب قضیه می‌تواند تغییر یابد. بنابراین، آنچه نزد ابن سینا مبنای قبول تمایز جهت سور و جهت حمل قرار گرفته است، یعنی تغییر معنا و تغییر صدق و کذب، ناشی از تغییر در معنای کلمه است و نه تغییر در محل آن. برعکس، اگر معنای لفظ سور ثابت نگاه داشته شود (یعنی، برای مثال، «کل» در هر دو جمله مشخصاً به معنای «مجموع» به کار رود)، شنونده به‌رغم جابه‌جایی، هر دو قضیه را به‌طور یکسان مورد تصدیق یا تردید قرار خواهد داد. حاصل اینکه جهت قضیه دارای یک موضع طبیعی بیش نیست و «جابه‌جایی جهت قضیه» چیزی بیش از جابه‌جایی قید زمان نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. ما در این مقاله چیزی در باب نظر قطب رازی در شرح مطالع بیان نکردیم، موضع او جالب توجه است اما پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. او پس از توضیح و شرح گفته‌های صاحب مطالع می‌افزاید: «هذا ما فهمه المتأخرون من كلام الشيخ و فيه نظر من وجوه»، و انتقاداتی را، به آنچه می‌توان به‌راستی «فهم متعارف منطق دانان» از کلمات شیخ شمرد، وارد می‌کند. تغییر متأخران اشاره به منطق دانان پس از ابن سیناست (بحث‌های مقاله حاضر نیز مبتنی بر همین فهم متعارف است)، و انتقاد او عمدتاً مبتنی بر تمایزی است که در این مقاله مورد تأکید قرار گرفت. او پس از طرح انتقادات خود می‌افزاید: «والحق انهم لم يفهموا كلام الشيخ»، یعنی حق این است که منطق دانان پس از شیخ - کسانی مانند ساوی، ارموی، و دیگران - سخن ابن سینا را نفهمیده‌اند. این سخن از رازی غیر منتظره است. این ادعا که هیچ یک از منطق دانسان پیش از او سخن ابن سینا را نفهمیده‌اند غریب به نظر می‌رسد. منظور ابن سینا در اینجا کاملاً شفاف و روشن است و هر انتقادی که به فهم متعارف وارد باشد، در واقع انتقادی به خود ابن سینا است. رلزی بیش از یک صفحه کامل به انتقاد از آنچه من فهم متعارف خواندم می‌پردازد و سپس می‌افزاید: «و تحقیقه علی ما یقتضی الرای الصائب و النظر الناقد أن...» و نکاتی را مطرح می‌کند. وقتی در کلمات قطب الدین دقت می‌کنیم می‌بینیم در سخنان او هیچ نکته‌ای ورای آنچه دیگران از کلام شیخ نفهمیده‌اند نیست و سخنان او تفصیل همان کلمات شیخ است. اما در اینجا از بحث بیش‌تر به منظور اجتناب از اطاله کلام خودداری می‌کنیم. من در اینجا مشکل را همانند خود قطب بر اساس خلط بین دو معنای کل توضیح دادم. به این دلیل که این تمایز در زمان ابن سینا مطرح بوده و وجود داشته است. تمایز دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن می‌توان شک کردن و شک نکردن درباره دو قضیه مورد بحث را بهتر توضیح داد و آن این است که قضیه مشکوک فیه قضیه‌ای ترکیبی است، ولی قضیه غیر مشکوک فیه قضیه‌ای تحلیلی است. در مورد دوم، صدق قضیه مربوط به تحلیل مفهوم و به تعبیری ذات موضوع یا تعریف آن است، لیکن در مورد نخست صدق قضیه مبتنی بر ملاحظات بیرونی و تجربی است. پس

تفاوت مورد بحث ناشی از نوع قضیه مورد بحث است و نه ناشی از محل متفاوت لفظ جهت در نوع واحدی از قضیه. نظر به اینکه این تمایز مربوط به مراحل متأخرتر تفکر فلسفی است، موضوع بر اساس تفکیک بین کاربردهای مختلف لفظ کل و نه تمایز قضایای تحلیلی ترکیبی مورد بحث قرار گرفت - هرچند می‌توان ملاحظه کرد که این دو تحلیل در نهایت یکی است.

منابع

- ابن سینا. (۱۳۷۵). *الشفاء*، کتاب العبارة، تحقیق ابوالعلا عفیفی، قاهره: مطبعة امیریه.
- ارموی. (۱۲۹۴). *مطالع الأنوار*، همراه با شرح قطب الدین رازی، قم: کتبی نجفی.
- ساوی، عمرین سهلان. (بی تا). *البصائر النصیریة فی المنطق*، با تعلیقات شیخ محمد عبدو، قم: منشورات المدرسة الرضویة.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۲۶). *اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی